

پرونده

باید از آتش بگذریم و پاک شویم

دانیال معین الدین

Daniyal Mueenuddin

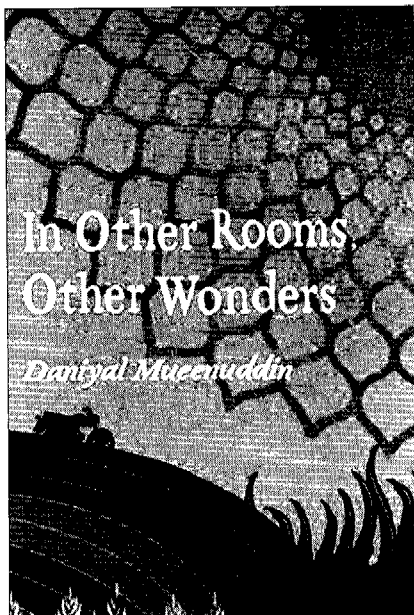


ادبیات امروز جهان با توجه به گستره بی‌مرز رسانه‌ها و نفوذ اینترنت و رسانه‌های دیجیتال چنان به هم پیوسته است که مرزها را در آنی درمی‌نوردد. روزگاری نام‌های معتبر ادبیات در انحصار مللی بود که از قدرت نظامی، سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک برخوردار بودند، اما امروز چنین نیست. در روزگار ما ناگهان نامی از گوشه‌ای در جهان می‌درخشد و به آنی عالمگیر می‌شود. کافی‌ست نگاهی به نام‌های ادبی روزگاران بیندازیم تا این مدعا اثبات شود. بسیاری از نویسندگان مطرح جهان به‌خصوص در کشورهای آنگلوساکسون یا روزگاری مستعمره و امروز مشترک‌المنافع، تباری غیر آنگلوساکسون دارند. جومیا لاهیری، اولگا گروشین، ها جین، ناهید راجلین، ته‌مین‌ه امین، عامر حسین، عدرا عباس، ممتاز شیرین، خالد حسینی و قطاری از این نام‌ها که وقتی کنار هم می‌آیند خواننده را به یاد اعضای دبیرخانه سازمان ملل متحد می‌اندازند. گلستانه در معرفی ادبیات جهان هرازگاه به گوشه‌ای پاک و پرنور از این جهان پهناور نظر می‌کند. من هم به‌عنوان عضوی از خانواده گلستانه همواره کوشیده‌ام ضمن معرفی دست‌آورد چنین نویسندگانی، حتماً سراغ آن‌هایی بروم که آنی دارند. روند استقبال خوانندگان هم حاکی از آن است که در کار خود چندان ناموفق نبوده‌ام. در این شماره سراغ همسایه رفته‌ام. پاکستان کشوری که هرروز نام آن را می‌شنویم. تصویر مردانش را می‌بینیم و سیاستمداران و نظامیان و قبایل و القاعده و... اما در کمتر رسانه‌ای نشانی از ادبیات می‌جویم. چند تنی نام‌های آشنای سال‌های دور به کنار، از نویسندگان امروز آن کم می‌بینیم و می‌خوانیم. به سهم خود تنی چند از نویسندگان آن دیار را معرفی کرده‌ام. شوکت صدیقی، طلعت عباسی، فهمیده ریاض، فرخنده حسین، شبه‌قاره هند که روزگاری هند و پاکستان شرقی و غربی و سیلان را دربرمی‌گرفت و نیز کشمیر، بعدها به کشورهای مستقل جداگانه‌ای بدل شد که پاکستان شرقی و غربی هنوز از اذهان جغرافی‌خوان‌های هم‌عصر من پاک نشده. در میان رمان‌ها و داستان‌های کوتاه این خطه از جهان حکایت نوستالژی دوران گذشته و به‌زعم برخی، «دوران طلایی» همواره هست و به نوعی خود را بازمی‌تاباند. در داستان‌های نویسندگان هند و پاکستان نوستالژی گذشته همواره به شکلی نمادین و استعاری و گاه آشکار بیان شده است. بخش اعظمی از این ادبیات به فقر و گرسنگی می‌پردازد. هرچند فقر را ستایش نمی‌کنند و آن را ارزش به‌حساب نمی‌آورند. اما گاه چنان هنرمندان چهره‌کره فقر را به تصویر می‌کشند که خواننده تصور می‌کند به تماشای فیلم سینمایی نشسته است. برخی نویسندگان پاکستانی با وجود این‌که زبان رسمی کشورشان انگلیسی است آثار خود را به زبان اردو عرضه می‌کنند و نخستین رمان‌نویس مطرح آن کشور مولوی نظیراحمد است. امروز بسیاری از نویسندگان پاکستانی فعال آثار خود را در نشریات ادبی معتبر مثل نیویورکر، گرانتا، آتلانتیک و پلاشرز منتشر می‌کنند.

پدرش به ارث رسیده است. در ساعاتی که به نوشتن اختصاص داده می‌نویسد و پاک می‌کند و دوباره می‌نویسد. اغلب داستان‌های او در فضاهایی بسیار آشنا می‌گذرد. بیشتر داستان‌ها به تجارب او در باغ مربوط می‌شود. هم در پاکستان زندگی کرده، هم در امریکا. و هردو فرهنگ را خوب می‌شناسد و نگاهش به هردو فرهنگ نگاهی از بیرون هم هست در کنار نگاه از درون. روایت این داستان‌ها را پلی می‌داند بر دره عمیق میان دو فرهنگ. پدرش فارغ‌التحصیل آکسفورد بود که مدتی را در هند به کارمندی دولت گذرانده و بعداز جدا شدن هند و پاکستان به خدمت دولت پاکستان درآمد. در اصل البته به خانواده زمین‌داران و فتوودال‌های منطقه پنجاب

تأخیر بیفتد. بعداز انتشار کتاب هم تور چند ماهه معرفی کتاب در شهرهای مختلف ایالات متحده مجال چندانی برای او باقی نمی‌گذاشت. این ماجرا آن قدر طول کشید که تصور کردم مایل نیست اثرش به فارسی منتشر شود، گو این‌که به هر حال برای او بی‌مایه فطیر به‌حساب می‌آمد. اما در فرصت گفت‌وگویی که دست داد، خوشحالی‌اش را از این‌که اثرش پس از سفری طولانی به همین نزدیکی‌ها برمی‌گشت ابراز کرد؛ از پیدا کردن خوانندگان همسایه‌ای که با فرهنگ او چندان بیگانه نیستند. دانیال معین‌الدین و آن‌گونه که دوستان غربی صدایش می‌کنند، «دانیل» در پنجاب جنوبی زندگی می‌کند و روزگارش در باغ پرورش انبه می‌گذرد که از

دانیال معین‌الدین نویسنده پاکستانی فرزند پدری پاکستانی و مادری آمریکایی است که نخستین داستان‌هایش را در سننین نوجوانی نوشته و با مجموعه داستانی که همین امسال منتشر شده جای خود را در میان علاقه‌مندان داستان کوتاه باز کرده است. مجموعه داستان او با عنوان «در اتاق‌های دیگر، عجایب دیگر» با استقبال گسترده‌ای روبه‌رو شد. معین‌الدین البته پیشتر داستان‌های خود را در مجله گرانتا و نیویورکر چاپ کرده بود. قصد داشتم زودتر از این در پرونده‌ای به او بپردازم، اما مشغله کاری معین‌الدین که شامل نمونه‌خوانی و آخرین ویرایش‌های مجموعه‌اش می‌شد در ماه‌های منتهی به پایان سال ۲۰۰۸ موجب شد که این مثنوی به



«در اتاق‌های دیگر، عجایب دیگر» مجموعه داستانی به هم پیوسته است که در شش داستان روایت می‌شود. نویسنده در پاسخ به پرسش درباره این‌که کتاب حاصل چه پیامی از طرف پاکستان است؟ می‌گوید: «هیچ. من کارشناس مسائل سیاسی نیستم. من نویسنده‌ام. بگذاریم آن‌ها که اهل سیاست هستند درباره‌اش سخن بگویند. آن‌هایی که زودبندها را می‌شناسند و سرشان در پشت پرده همدیگر است، زبان هم را بهتر می‌فهمند.» می‌گوید که هنرمند است، داستان‌نویس است. اگر در مینه‌آپولیس زندگی می‌کرد، حتماً درباره مردم آن می‌نوشت، هرچند شاید این چنین جالب از آب در نمی‌آمد. می‌گوید کتابش درباره شرایط انسانی در جهان است نه پاکستان به‌طور خاص. بلکه پاکستان وسط معادلات و نامعادلات و معاملات جهانی. کتابش در هندوستان و ایالات متحده، به چاپ رسیده و نه در کشور زادگاهش. به پاکستان عشق می‌ورزد اما به شدت حواسش جمع است و کم‌وکاستی‌ها و جنبه‌های حساس آن را می‌شناسد. به شوخی می‌گوید: «امیدوارم طالبان ادبی وجود نداشته باشد.» از رفتار طالبان پاکستان و

فارغ‌التحصیل شدم. پدر پیرم مدام نامه می‌نوشت که برای سرپرستی از اموال و املاک باید به پاکستان برگردم و من اطاعت کردم.

پدرم که تازه پا به هشتاد سالگی می‌گذاشت چندبار سگته قلبی کرده بود. بیماری‌اش شدت گرفته و کارها را به مباشران سپرده بود. آن‌ها هم که اطمینان داشتند پدرم توان سرکشی به املاک و مزارع را ندارد، از اعتماد او سوءاستفاده می‌کردند و در هر فصل بهره‌های مالکانه کمتری به او می‌پرداختند. پدرم مرا خواست و با لحن منطقی و آرامش تمام به من توضیح داد که اگر زمین را می‌خواهم باید برای آن مبارزه کنم وگرنه آن را از دست خواهم داد.

زمانی‌که به مزرعه رسیدم به حساب‌ها رسیدگی کردم. در املاک قدم می‌زدم، مأموران و مباشران مالی را دیدم تا بدانم چی داریم و چی نداریم. چی تولید می‌کنیم و چی درمی‌آوریم.

فاجعه بود. نه نقشه‌ای، نه عنوانی نه حساب و کتاب خرج و برچی.

مباشرها همه از یک طایفه بودند و همه‌شان علیه من. پنج هفته بعد به لاهور برگشتم مصمم شدم برگردم و مدیریت املاک را به‌عهده بگیرم و در این راه از هیچ‌کاری کوتاهی نکنم. هفت سال تمام در مزرعه ماندم. سخت می‌گذشت اما خوشحال بودم. روزها به سرکشی در مزارع و باغ می‌گذشت. در آفتاب و سایه می‌نشستم و به حساب و کتاب‌ها رسیدگی می‌کردم. صبح زود از خواب بیدار می‌شدم. شعر می‌نوشتم و داستان. از پنجره اتاق مطالعه به باغچه‌ای که مادرم کاشته بود نگاه می‌کردم. شب‌ها کتاب می‌خواندم.

پدرم مُرد و من پشتیبان خودم را از دست دادم. همه چیز را یاد گرفتم، درباره محصول، خرید و فروش، قیمت کود، موتور دیزل و کیفیت خاک، سیاست، فساد پلیس. یاد گرفتم چانه بزنی. درس‌های زیادی گرفتم. سال ششم کارها را سر و سامان دادم و به غرب رفتم. حقوق خواندم وکیل شدم. در منهن دفتر گرفتم. دوباره به پاکستان برگشتم و داستان نوشتم. □

تعلق دارد. مادرش خبرنگار روزنامه واشنگتن‌پست بوده و زمانی‌که پدر دانیال برای مذاکره و امضای معاهده‌ای به واشنگتن رفته بوده با وی ملاقات کرده و در سال ۶۰ این آشنایی با اختلاف سنی بیست و هفت سال، به ازدواج می‌انجامد. این زوج در بازگشت به پاکستان در لاهور اقامت می‌کند. دانیال تا سیزده سالگی در مدرسه آمریکایی‌ها درس می‌خواند. هم‌کلاسی‌هایش فرزندان پاکستانی‌های غرب‌گرا بودند و چندتایی از فرزندان خارجی‌هایی که در حاشیه برای پیگیری علائق خاص و شیوه زندگی خود، آن نقطه را انتخاب کرده بودند. خانواده تعطیلات خود را در مزرعه‌ای می‌گذراند که حالا تحت مالکیت و اداره خود اوست. با بچه‌های روستا رفیق بود و همراه آن‌ها و با آسودگی به خانه‌شان می‌رفت و می‌آمد. در لاهور با خدمتکاری که او را بزرگ کرده بود، بسیار اخت بود - حتی سی سال پس از مرگ او هنوز دست‌بندی را که از او به یادگار گرفته، به‌دست دارد. می‌گوید به علت این‌که بچه بودم خیلی راحت با خدمتکاران و کارگران ارتباط برقرار می‌کردم، طوری‌که به‌راحتی زیر و بم زندگی‌شان را می‌دیدم و شناختی که از آن به‌دست آوردم، قطعاً نمی‌توانستم در بزرگسالی کسب کنم. حرف‌های زن‌ها را می‌شنیدم که از پشت دیوار مشترک بین خانه‌هاشان همدیگر را صدا می‌زدند و با هم حرف می‌زدند. همراه پسرهایی که گاو میش‌ها را برای آب‌خوران به نهرها می‌بردند، من هم می‌رفتم. این مردم با همان حال و هوا و لحن کلام‌شان، آن‌گونه که کودکی‌ام در میان‌شان سپری شد، در داستان‌هایم حضور دارند.

در سیزده سالگی بارم را بستم و از لاهور به مدرسه‌ای شبانه‌روزی در ماساچوست رفتم. پنج سال را در مدرسه‌ای مقرراتی سرکردم که شام و ناهار را هم با لباس کامل صرف می‌کردیم، درست مثل پادگان. با این تربیت و آموزش، زمانی‌که وارد کالج دارتموت شدم کم‌وبیش یک آمریکایی به حساب می‌آمدم. در آن‌جا شعر می‌سرودم و از نژادپرستی خارج از محیط دانشگاه درمان بودم. چهار سال بعد در رشته ادبیات انگلیسی

برخوردهای تندروانه آن‌ها نگران است. جالب است در روز رونمایی کتابش گروهی از تروریست‌ها به بمبئی حمله کردند و بعد هم حادثه تیم کریکت

سری لانکا پیش آمد. می‌گوید: «برنامه‌ای دارم برای خودم که دست‌کم روزی پانصد کلمه بنویسم». گاهی وقت‌ها یک داستان کوتاه را در یک نشست تمام

می‌کند. صبح‌ها به نوشتن می‌پردازد و عصرها به کار مزرعه و املاک. چخوف و تولستوی تأثیر زیادی براو داشته‌اند. □



این تکه درباره میان سرکار است، منشی دادگاه و کارچاق‌کنی در دنیای فاسد نظام قضایی پاکستان. تا جایی که می‌دانم، میان سرکار کت و شلوار و جلیقه‌ای نیم‌دار و ارزان قیمت می‌پوشد با عینکی که مال زمان عروسی جیجک علی شاه است. شب که از دفترش بیرون می‌آید، درست ساعت پنج، نه سر خیابانی می‌پیچد، نه سوار تاکسی می‌شود و نه سوار اتوبوس. خیلی راحت غیب می‌شود. هیچ‌کس نمی‌داند در کدام محله شهر می‌نشیند، کسی نشانی خانه‌اش را نمی‌داند. پیش از آن که حرف بزند، سرفه‌ای می‌کند تا گلوئی صاف کند. انگار نمی‌خواهد صدایش را از آن ته بیرون بکشد. بینی گنده‌اش بیشتر از همه به چشم می‌آید. توده‌ای گوشتی، پراز خون، دلم می‌خواهد بگیرم و فشار بدهم و انتظار دارم مثل بوق اتوبوس به صدا دربیاید.

باید از آتش بگذریم و پاک شویم

گفت‌وگو با دانیال معین‌الدین

مدتی فراغتی حاصل شد که دانیال معین‌الدین از باغداری و پرورش انبه‌های پاکستانی در پنجاب چشم ببوشد و برای تور کتاب به امریکا بیاید و با خوانندگان آثار خود ملاقات رودررو داشته باشد. فرصتی است که منتقد مجله نیویورکر گفت‌وگویی با او انجام دهد.

در جشنواره ادبی جایپور درباره نویسنده پاکستانی حرف زدید و از عجایب روزگار او در زمانه‌ای که پاکستان در زیر ذره‌بین جغرافیای سیاسی قرار دارد. به نویسنده‌های لیست‌توانی اشاره کردید که چندان توجهی به آن‌ها نمی‌شود. چون کشورشان تیترا اول رسانه‌ها نیست. شما به عنوان نویسنده مقیم پاکستان درباره وضع پاکستان چه

پرونده

فکری می‌کنید؟

پاکستان به وضوح در وضع خطرناکی قرار دارد و با بحران هویت روبه‌روست. فاجعه است که در این سراشیب و گرداب مهلک فرو برود و من نیرویی نمی‌بینم که در مقابل آن بایستد و مانع آن شود. فکر می‌کنم باید یک عبور از آتش داشته باشیم تا پاک شویم و این چندان نامحتمل نیست. کتاب من کتاب سیاسی نیست و من هم آدم سیاست نیستم

اما در کتاب سعی کرده‌ام زوال اشرافیت زمین‌داران را نشان دهم و شکل‌گیری طبقه بازرگانان بی‌رحم‌تر را به تصویر بکشم.

با کتاب شما در پاکستان چگونه برخورد شده؟

من مدت زیادی نیست که از پاکستان بیرون آمده‌ام، کتابم هم دو سه روز پیش از آن درآمد. نویسنده‌ها و روشنفکران پاکستانی برخورد خوبی داشتند، اما روزنامه‌نگاران نه. یک‌جور بازیگوشی و بدجنسی